

مالکیت معادن ملی*

آیه‌الله عبدالله جوادی آملی

استقلال یا تبعیت معدن از زمین

هر زمین و سرزمینی از حیث ملکیت، یا شخصی یا ملی و یا مکتبی است؛ زیرا آن زمین یا ملک شخص خاص است و در محدوده آن شخص قابل بهره‌برداری است؛ یا ملک ملت و حکومت است، مانند زمین‌هایی که با جهاد اسلامی و قهر و غلبه به دست آمده است؛ این گونه زمین‌ها که با عنوان «اراضی مفتوح عنوة» از آن یاد می‌شود، از آن مردم یک عصر نیست بلکه تا روز قیامت مال امت اسلامی است؛ و یا ملک مکتب است و جز مکتب احدی مالک آن نیست، مانند انفال که تا روز قیامت از آن قرآن و عترت است. در هر یک از این زمین‌ها گاهی معادنی پدید می‌آید. آن معدن اگرچه ناگزیر در یکی از اقسام سه‌گانه مزبور ظهور کرده، لیکن برابر اختلاف مبانی در تبعیت یا استقلال معدن از زمین، درباره مالکیت آن اختلاف نظر است. آرای مطرح در این باره عبارت است از:

۱- معدن هر زمین تابع آن زمین است. بر این مبنا، معدن به تبع زمینی که در آن ظهور کرده، یا شخصی یا ملی و یا مکتبی است. یعنی اگر در زمین خصوصی افراد پدید آمده ملک شخصی است و مالک خصوصی دارد و چنانچه در زمین ملی ظهور کرد ملک آن ملت است و اگر در زمین انفالی پدید آمد ملک مکتب است.

*. این نوشته متن سخن‌رانی آیه‌الله جوادی آملی است که در همایش اقتصاد بدون نفت ایراد گردیده و توسط مؤسسه اسراء تنظیم و ویرایش شده است.

۲- معدن، تابع زمین نیست بلکه دارای استقلال بوده، متمکنی فرامکانی است. همان گونه که وقوع برخی حوادث، در ظرف زمان به نحو قضیه عینیه است، نه شرطیه، یعنی گرچه در زمانی خاص اتفاق می‌افتد لیکن فرازمانی است و مترمّن و تاریخ مدار و در رهن آن زمان خاص نیست تا با گذر از نیش آن زمان دیگر نتوان در باره آن داوری کرد، برخی رخدادها نیز که در مکانی خاص اتفاق می‌افتد مستقل است و آن متمکن رهن این مکان نیست.

براین مبنا، معدن، خواه در زمین شخصی پدید آید یا در زمین ملی، همچون زمین‌های مستقل در شمار انفال و ملک مکتب است.

۳- بین معادن در تبعیت یا استقلال، به لحاظ اندک یا انبوه بودن ذخیره و کمی یا فراوانی ارزش آن فرق است و از این رو باید بین انواع آن در مالکیت این گونه تفصیل داد که: معادن جزئی، تابع زمین است و معادن کلی و عمیق و انبوه، استقلال دارد. ظاهر این است که جز معدن‌های جزئی کوتاه کم‌درآمد و بسیار ضعیف که ممکن است تابع زمین و ملک باشد - چنان که نصوص باب خمس این معنا را تثبیت می‌کند؛ زیرا از امر به پرداخت خمس معدن معلوم می‌شود که پس از تخمیس، چهار پنجم معدن از آن مالک است^۱ - معادن سرشار و پردرآمد، دارای استقلال است و گرچه در زمین‌های شخصی یا ملی و مردمی پدید آید در حکم، تابع زمین‌های مستقل است، نه تابع آن زمین شخصی یا ملی و مردمی؛ و زمین مستقل جزء انفال و ملک مکتب است.

حاصل این که، آن‌جا که معدن در زمین انفالی است، تابع و متبوع هر دو در شمار انفال است و آن‌جا که معدن در زمین شخصی یا ملی است اگرچه متبوع، شخصی یا ملی است لیکن تابع، مستقل و جزء انفال است.

معدن، سرمایه است، نه درآمد

معدن که جزء انفال است نحوه و صبغه ملکیت آن، ملکیت سرمایه است. معدن، جزء سرمایه و برای سرمایه است. معدن، در آمد و برای درآمد نیست. از این رو از آن تنها در حدّ ضرورت می‌توان بهره برد. فروش سرمایه، ممنوع است؛ زیرا فروش سرمایه که باید از درآمد آن بهره گرفته و آن درآمد صرف و هزینه شود اول خسارت است و آن کس که سرمایه را به جای درآمد صرف کند زیان می‌بیند. سرمایه باید به سرمایه تبدیل شود. تنها

آن جا که ضرورت ایجاب کند می توان از سرمایه به جای درآمد بهره برد و این ضرورت، حصولی است، نه تحصیلی.

فرق است بین ضرورت حصولی، یعنی این که ضرورت پیش آید، و بین این که انسان خود به طرف ضرورت رود و آن را تحصیل کند؛ ضرورتی که حرمت را برمی دارد ضرورت حصولی است، مانند جنگ تحمیلی، نه ضرورت تحصیلی، مانند تنبلی، بیکاری و از سرمایه خوردن. تحصیل ضرورت، یعنی با سوء اختیار خود به سوی ضرورت رفتن و به دست خویش خود را گرفتار کردن، حرام است.

معدن، همچون سایر انفال، سرمایه مکتب است، نه مال شخص یا ملت. مکتب نیز که ملت فخر خویش را در اعتقاد به آن می داند با حفظ سرمایه، منافع آن را صرف مصالح ملت می کند.

اهمیت مال و سرمایه چنان است که حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمود: اگر کسی با داشتن آب و خاک - یعنی سرمایه و ابزار سرمایه، که در آن روز باغ و مرتع و مزرع بود و اکنون نفت و گاز و مانند آن است - تهی دست شود و نیازمند دیگران باشد خداوند او را [از رحمت خود] دور کند: «من وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فابعده الله».^۲

چنین اهمیتی به مال، از آن روست که مال و توانایی های اقتصادی، وسیله و عامل قوام و قیام فرد و جامعه است؛ چنان که خدای سبحان فرمود: «و لا تؤتوا السفهاء أموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً».^۳ ملتی قدرت قیام دارد که تفکر اقتصادی سالم داشته باشد و در تولید و توزیع، اقتصاد خویش را سالم نگه دارد. ملتی که مال مند نیست یا بدهکار است، فقیر است و توان قیام ندارد. فقیر را نیز از آن رو «فقیر» می گویند که ستون فقرات او شکسته است و قادر به قیام نیست و نمی تواند برخیزد، وگرنه صرف بی مال را «فاقد» می نامند، نه فقیر. فقیر غیر از «فاقد» است.

تذکر این نکته سودمند است که مال، حقیقت شرعی ندارد؛ یعنی همچون نماز و روزه نیست که شارع آن را تحدید و افراد آن را تعیین کرده باشد. بسیاری از امور ناشناخته، با گذشت زمان و در آینده مالیت آن ظهور می کند؛ چنان که برخی اشیا پیش از این مال نبود و هم اکنون مال است، مانند گاز، نفت و بسیاری از معادن که در گذشته یا شناسایی نشده بود یا منافع و موارد مصرف و کاربرد آن ناشناخته بود و در طول زمان یکی پس از دیگری

ظهور کرد. نظیر این که در گذشته می‌پنداشتند «راه» که می‌توان بابت عبور کالا یا غیر آن از آن‌جا اجرتی دریافت کرد، تنها همان کوی و برزن است، لیکن حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - در تشریح و تبیین قاعده «من استولی علی شیء فهو له» می‌فرمایند: در گذشته سخن از هواپیما و راه‌های هوایی نبود تا با استناد به قاعده «ید» گفته شود آسمان تحت ید کسی است. آن زمان، این قاعده که «ید، اماره ملکیت است» مستند ملکیت در خصوص کتاب، لباس، ظرف، در و دیوار و مانند آن بود و می‌گفتند فلان چیز تحت ید فلان کس است. پس از اختراع هواپیما و عبور و مرور هواپیماها به استناد همان قاعده گفته می‌شود آسمان هر کشوری ملک همان مملکت است، و بر همین اساس کانال‌های ورودی هواپیماها و راه‌های هوایی اجاره گرفته و اجاره داده می‌شود.

غرض آن که، مالیت، حقیقت شرعیه ندارد؛ هرچه را عقلا از آن بهره صحیح برند و در این‌باره ردعی از شارع مقدس نیامده باشد مالیت آن مضاف است؛ چنان که در نظر عقل سلیم نیز - که رسول خدای سبحان در درون انسان‌هاست - مالیت دارد و هرکس چنین چیزی را آن‌گاه که مال دیگری است تحت سلطه خود قرار دهد ضامن است. بنابراین، ضرورتی نیست تا شارع مقدس مالیت یا عدم مالیت هر چیز را به طور خاص بیان کند. دو حدیث و قاعده «من استولی علی شیء فهو له» و «علی الید ما أخذت» که یکی در مقام بیان اماره ملکیت است و دیگری بر ضمان دلالت دارد، برابر توضیحی که خواهد آمد، عهده‌دار نقش ید در اثبات مالیت است.

به دلالت حدیث شریف «من استولی علی شیء منه فهو له»^۴ که دلیل اماره و نشانه بودن «ید» بر ملکیت است، هر چیز که مالیت دارد و به وجه حلال در دست کسی است مال و ملک اوست. همان‌گونه که در بخش ملکیت، به استناد «من استولی علی شیء فهو له» اماره ملکیت است، در بخش ضمان نیز به دلیل «علی الید ما أخذت حتی تؤدیته»^۵ ضمان و عهده‌آور است؛ آن «ماأخذت» خواه زمین و دریا و قعر آن باشد یا اوج آسمان‌ها؛ زیرا هم آسمان تا آن‌جا که اعتبار عقلایی دارد و هم دریا و قعر آن تحت ید و در اختیار یک ملت و مکتب و ملک آن مکتب و ملت است.

البته در روایات باب انفال از «سیف البحار» سخن به میان آمده است^۶ لیکن از خود «بحار» ذکر و اثری نیست. راز مطلب این است که آن زمان تنها کرانه‌ها و کناره‌های دریا

مال شناخته شده بود. در دوران اخیر و عصر حاضر که دریا یکی از منابع غنی و ثروت‌زای یک کشور و ملت تلقی می‌شود خود دریاها نیز «مال» شناخته شده است، و از آن‌جا که «سیف البحار» در شمار انفال ذکر شده خود بحار به طریق اولی جزء انفال است.

سرپرست معادن

انفال که معدن نیز در شمار آن است از آن رو که مسئول و سرپرست آن امام مسلمین است صبغهٔ اصولی و کلامی دارد. بدین سبب مرحوم کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف کافی که دارای سه بخش اصلی اصول، فروع و روضه است، با این که مباحث نماز، روزه، زکات، حج و مانند آن را در فروع ذکر کرده، انفال و خمس را در محدودهٔ امامت یادآور شده و روایات آن را در اصول کافی در کنار مسئله امامت ثبت و ضبط کرده است. چنان که اشاره شد راز مطلب این است که: اولاً، مکتب، سرمایه می‌طلبد. ثانیاً، سرمایهٔ مکتب، انفال است؛ زیرا گرچه بخشی از زکات نیز به عنوان فی سبیل الله است اما قسمت مهم ثروت کشور، انفال است و انفال از آن مکتب است. ثالثاً، مسئول و سرپرست چنین سرمایه‌ای، که مکتب مالک آن است، انسانی وارسته، مکتب‌شناس، مکتب‌باور و زعیم و مجری مکتب است؛ انسانی همچون امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام که به گزارش مجمع تیمی هر جمعه پس از توزیع عادلانهٔ درآمدها بیت‌المال را جارو می‌زد، آن‌گاه دو رکعت نماز می‌گزارد و پس از آن خطاب به بیت‌المال می‌فرمود: در روز قیامت نزد خداوند گواهی ده که علی آلوده نشد: «کان علی علیه السلام یکنس بیت‌المال کل جمعة و یصلی فیه رکعتین و یقول: لیشهد لی یوم‌القیامة».^۷

چنین مکتبی می‌تواند استقلال اقتصادی را تأمین کند. چنان که گوشه‌ای از آن در سیرهٔ علمی و عملی امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - به عنوان یکی از ۳۱۳ شاگرد حضرت ولی عصر - ارواح من سواه فداه - رخی نمایاند؛ انقلاب شد، جنگ تحمیلی هشت ساله حل شد و ...؛ پس آن‌گاه که او بی‌پرده برون آید و بی‌پرده جلوه کند چه کند؟ این مکتب اگر رخی نشان دهد نه دولت و حکومت، کسری بودجه خواهد داشت و نه کارگزاران آن در صرف بیت‌المال دستشان دراز و در وام‌گیری از بیگانگان پایشان دراز خواهد بود؛ زیرا از منظر این مکتب، دنیا چراگاهی سبز اما وباخیز است،^۸ و وبا بیماری آبرو بری است؛ زیرا کسی که وبا گرفته هر آن باید لگن عوض کند. پس خطر بیت‌المال این

است که آبروبر است و آن کس که به مال مکتب و بیت‌المال دست درازی کند در هر کسوت که باشد سرانجام مسلوب‌الحیثیه و معزول گشته و آبروی چندین ساله خویش را رایگان تقدیم خواهد کرد؛ کاری که انسان عاقل هیچ‌گاه در پی آن نیست. راز توصیه به تقوای اقتصادی در ذیل آیه شریفه «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^۹ - که تصریح صدر آن به مالکیت خدا و رسول او بر انفال، فصل الخطاب و فصل‌الخصام تنازع درباره مالک و بهره‌برداری کننده از انفال است - نیز این است که مبادا کسی به سوی مال مکتب و بیت‌المال، خیز بردارد.

هم‌چنین برابر تعالیم این مکتب، دَین و وام، غصه شب و ننگ روز است: «ایاکم والدَین فاتَه هم باللیل و ذلّ بالتَّهَار»،^{۱۰} و ملت ننگ زده که نه شب خواب آرام دارد و نه روز از عزت برخوردار است مبارز نیست و نمی‌تواند استقلال خود را حفظ کند.

منشأ مشروعیت سرپرستی بر معادن

چنان که اشاره شد معادن، سرمایه مکتب و ملت است و سرپرست این سرمایه، انسانی وارسته و مکتب‌شناس است. البته او در این مسئولیت، وکیل ملت نیست و مشروعیت مسئولیت او از باب توکیل نیست؛ زیرا مسئولیت یک مسئول که وکیل ملت است همان‌گونه که حدوثاً به رأی مردم مثنی است بقائاً نیز باید به رأی مردم تکیه کند. حال این که روزانه عده‌ای نابالغ بالغ می‌شوند و گرچه این نوبالغان تا دیروز که سَنَشان به بلوغ نرسیده بود مهجور و تحت ولایت والی، یعنی پدر و جد بودند و از این رو رأی و توکیلی که آن پدر و جد داده بودند کفایت می‌کرد لیکن امروز که مکلف شده‌اند نه رأی و وکالت به کسی داده‌اند تا او وکیل آنها باشد و نه تحت ولایت پدر و جد هستند تا از راه ولایت اینان، توکیل استفاده شود.

بنابراین، نسبت به افراد بالغی که رأی داده و توکیل کرده‌اند و نیز افراد نابالغ تحت ولایت آنها، با توکیل مشکل حل است. حلقه مفقوده، در این میان، مشکل مشروعیت مسئولیت مزبور نسبت به نوبالغان و هم‌چنین بالغانی است که رأی نداده و توکیل نکرده‌اند. حل این حلقه مفقوده، با ولایت ممکن است، نه با توکیل؛ در این گونه موارد، رهنمود مکتب برای مشروعیت، «ولایت فقیه» است. ولی فقیه در همه این حلقه‌های مفقوده از طرف مکتب مسئول است، از این رو باید هم نفس خود را صیانت نماید و هم مکتب را حفظ کند.

پی نوشت‌ها:

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۱-۴۹۵.
۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۶۵.
۳. نساء (۴) آیه ۵.
۴. حر عاملی، همان، ج ۲۶، ص ۲۱۶. کلمه «منه» که در حدیث آمده است، وقتی به صورت قاعده از آن یاد می‌شود، حذف می‌گردد.
۵. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۸۸.
۶. حر عاملی، همان، ج ۹، ص ۵۲۵.
۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ و ۲، ص ۳۹۷، ذیل خطبه ۳۴.
۸. «کأنکم نعم أراح بها سائمٌ الی مرعی و بی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵) و «یا أیها الناس! متاع الدنیا حطام موبیء فتجنبوا مرعاه» (همان، حکمت ۳۶۷، بند ۱).
۹. انفال (۸) آیه ۱.
۱۰. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۰۰، ص ۱۴۱.